**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031115**

**متن خام**

**جلسه 83**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که به چه بیانی تعیینی بودن وجوب را از صیغه امر استفاده می­کنیم اگر گفتند که صوم چطور ما می­توانیم اثبات کنیم که این صوم واجب تعیینی هست و مکلف مخیّر بین صوم و اطعام مثلاً نیست خب دو مبنای مطرح در اینجا هست که ما عرض می­کردیم هر دو مبنا هم ثبوتاً معقول است اثباتاً هم تابع ظواهر ادله است که ما به کدامیک از این دو مبنا ملتزم بشویم یک مبنا این هست که وجوب تخییری بازگشت آن به وجوبین تعیینیین مشروطین کلٌ منهما بترک العدل الآخر هست بنابراین در مورد صوم ما چون اگر احتمال تخییری بودنش را می­دهیم معنای احتمالی تخییری بودنش تقیید وجوب به ترک عدل محتمل است یعنی ان لم تطعم فصم خب اطلاق دلیل اقتضا می­کند که صوم یک چنین قیدی را نداشته باشد اما اگر ما وجوب را وجوب تخییری را بازگشت بدهیم به وجوب جامع و بگوییم صوم اگر وجوب تخییری باشد جامع بین صوم و اطعام واجب خواهد بود حالا جامع حقیقتی یا انتزاعی آن خیلی در این جهت بحث ما اثر ندارد

 در اینجا دو بیان ذکر شده برای اینکه ما تعیینی بودن وجوب را استفاده کنیم:

 یک بیان همان تمسک به اطلاق دلیل نسبت به فرضی که عدل دیگر را ما می­آوریم یعنی حتی در صورتی که اطعام هم آورده می­شود صوم می­گوید شما باید صوم را بیاورید

یک بیان دیگر گفتند ظهور ماده یعنی ماده صوم در اینکه صوم به عنوانه متعلق حکم هست نه به عنوان فردی از افراد یک عنوان جامع اگر در مقام ثبوت، جامع صوم و اطعام واجب باشد صوم به عنوانه موضوع وجوب نخواهد بود

 خب مرحوم آقای خوئی می­فرماید بنابر این مبنا که وجوب تخییری را به وجوب جامع برگردانیم وجه دوم را باید پذیرفت نه وجه اول را بیانی دارند که بعد بررسی می­کنیم آقای شهیدی می­گویند نه اصلاً وجه دوم صحیح نیست چون وجه دوم بازگشتش به قاعده ای هست به عنوان اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات و این قاعده درست نیست شاهدش این است که مثلاً وقتی گفتند بول الانسان نجسٌ از آن استفاده نمی­شود که بول غیر انسان نجس نیست ممکن است بول مطلق «ما لایؤکل لحمه» مطلق «ماله نفسٌ سائل» نجس باشد ولی شارع مقدس در این دلیل فقط در مقام بیان نجاست بول انسان بوده باشد حالا چرا تخصیص به ذکر داده یا به چه اینکه محل ابتلا بوده بیشتر محل ابتلا بوده یا به جهت اینکه سوال سائل مربوط به او بوده مثلاً سوال کرده که یک جایی بول هست من چه کار کنم امام فرموده بول الانسان نجسٌ یعنی باید از آن اجتناب کنید ولو خصوصیت در مورد بول انسان نیست ولی چون مورد سوال بول انسان بوده حکم بول انسان را امام علیه السلام بیان کرده یا یک چیزهای دیگری که اینجا هست

 مرحوم آقا ضیا عراقی ایشان این اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را می­فرمایند اینکه ما در باب حمل مطلق بر مقید، مطلق را بر مقید حمل می­کنیم مبتنی بر این قاعده اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات هست و الا اگر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را ما قائل نباشیم ما اصلاً نباید حمل مطلق بر مقید کنیم

 این چکیده بحثهایی بود که دیروز مطرح شد در کلمات آقای شهیدی دنبال شده آقای شهیدی کلام آقا ضیاء را هم نمی­پذیرند می­گویند نه نیازی نیست ما اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را قائل بشویم تا حمل مطلق بر مقید را انجام بدهیم

 خب ما عرضمان این است که به نظر می­رسد که اصلاً تعبیر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات این تعبیر، تعبیر زیبایی نیست در بحث ما نحن فیه بحث این است اگر در مقام ثبوت جامع بین صوم و اطعام واجب باشد امر که الزام و تحتم بخشیدن یک شی است نباید تعلق بگیرد به خصوص صوم چون صوم که حتمیت ندارد حتماً لازم نیست که صوم را انجام بدهیم بحث حتمی و تحریک حتمی نسبت به صوم این معنایش این است که صوم واجب است نه اینکه جامع واجب است بله اگر این بعث را ما بعث غیرحتمی گرفتیم استحبابی گرفتیم آن یک بحث دیگر است ظهور این صیغه در اینکه این صیغه امر الزامی هست این اقتضا می­کند که صوم واجب باشد اگر جامع واجب باشد نمی­توانیم ما خصوص صوم را متعلق وجوب قرار بدهیم بنابراین اصل مطلب اینجاست البته در بعضی موارد ما این مطلب را قائل می­شویم که صوم یکی از عدلین واجب تخییری هست در بعضی موارد؛ مثلاً در جایی که عملاً مکلَف غیر از این عدل را انجام نمی­دهد فرض کنید من می­گویم که برو بازار گوشت بگیر این ممکن است برو بازار خصوصیتی نداشته باشد از غیر بازار هم گوشت بگیرد حکم همین طور باشد ولی چون در فرد خارجی که عملاً تحقق پیدا می­کند همین است یعنی اگر بخواهد تحقق پیدا بکند همین است امتثال نسبت به فرد دیگر عملی نیست کانّ این جا یک نوع حمل این عبارت بر متعارف اقتضا می­کند یک قیدی اینجا دلیل حکم پیدا می­کند یک قید قهری پیدا می­کند این قید قهری قیدی که نیاز به ذکر تصریح در دلیل هم چه بسا نباشد کانّ تو که آن فرد غیر عادی را انجام نمی­دهی با فرض انجام ندادن آن فرد غیرعادی دیگر بیا این فرد را انجام بده مثلا بنده خدا پول ندارد که عتق رقبه کند پول ندارد عتق رقبه کند به او خطاب می­کنیم «صم» صم یعنی تویی که عتق رقبه نمی­کنی این صوم را انجام بده این در واقع باز بازگشت می­کند به همان واجب مشروط. در عالم لب بازگشت می­کند به همان واجب مشروط چون نسبت به این مخاطب خاص که ما کان دلیل را متعلق به مخاطب خاص و این صنف مخاطب قرار می­دهیم اصلاً آن فرد دیگر واجب عملی نیست خارجیت پیدا نمی­کند بنابراین این می­شود واجب مشروط اگر نه نخواهیم واجب مشروط کنیم نخواهیم واجب مشروط کنیم آن بخواهیم بگوییم که صوم خودش وجوب دارد وقتی جامع متعلق اراده شارع هست معنا ندارد که خصوص یک فردی را نسبت به او تحریک حتمی وجود داشته باشد این اطلاق ماده این ظهور ماده نیست اصلاً ظهور هیئت است نه اطلاق هئیت ظهور هئیت در اینکه هیئت دال بر وجوب حتمی است استحباب نمی­خواهد بیان کند وجوب حتمی را می­خواهد بیان کند این ظهور اقتضا می­کند که شما باید این فرد را بیاورید جامع واجب نیست حالا این تعبیر نمی­دانم اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات و اینها خیلی تعبیر لطیفی نیست حالا اگر ما بحث روی همین تعبیر اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات قرار بدهیم به نظر می­رسد این نقضی که آقای شهیدی وارد کردند این نقض وارد نیست چون ببینید فرق است بین جایی که تکلیف ما به نحو صرف الوجود تعلق گرفته باشد مثل همین مثال صُم و أطعِم در صم و اطعم وقتی جامع واجب می­شود صرف الوجوب جامع باید در خارج تحقق پیدا کند احدهما وقتی واجب می­شود صرف الوجودش لازم نیست هر دو فرد آن بیاید یکی از این دو بیاید کافی است این همان صرف الوجود است این فرق دارد با جایی که تکلیف به مطلق وجود تعلق گرفته وجود ساری تعلق گرفته در جایی که تکلیف به وجود ساری تعلق می­گیرد تکلیف انحلالی است در مقام ثبوت تکلیف انحلالی است وقتی تکلیف در مقام ثبوت انحلالی شد بنابراین در جایی که ما می­گوییم بول الانسان نجسٌ اگر واقعاً بول مطلق مثلاً مالایؤکل لحمه نجس باشد یا بول مطلق ماله نفسٌ سائل نجس باشد چون انحلالی است تمام افراد بول، تمام اصناف بول، نجس خواهد بود در مقام ثبوت پس بنابراین حکمی که روی این طبیعت رفته چون انحلالی است به تمام اصناف آن هم تعلق می­گیرد پس بنابراین بول انسان هم نجس می­شود تطابق بین مقام ثبوت و اثبات رعایت شده بله یک نکته دیگری وجود دارد آن نکته این است که چرا تخصیص به ذکر دادید این فرد را که گاهی اوقات همین نکته ای که این که تخصیص به ذکر برای اینکه لغو نباشد مفهوم سالبه جزییه برای عبارت ما اثبات می­کند که خب در همان بحث مفهوم سالبه جزییه آن را گفتند در بعضی موارد قید، مفهوم ولو به نحو سالبه جزییه هم ندارد مثلاً در جایی که در جواب سوال سائل واقع شده مثلاً در جایی که فرد خفی باشد مثلاً همین طور مواردی که حاج آقا در لا به لای فرمایشات خود اینها را اشاره کردند و من هم در بعضی از همان بحث مفهوم سالبه جزییه آن مواردش را استقصاء کرده بودیم و آورده بودیم آن یک بحث دیگر است آن ربطی به اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات ندارد علی ای التقدیر حکمی که به روی طبیعت به نحو وجود ساری و مطلق وجود رفته باشد به تک تک افراد سرایت می­کند منحل می­شود انحلال ثبوتی هست در مقام ثبوت ما یک حکم نداریم به عدد افراد حکم داریم حکمی که به عدد افراد باشد اثباتاً بعضی از افراد این حکم را هم شما ذکر کنید درست است تطابق بین مقام ثبوت و اثبات هست فقط آن اشکال هست که چرا فقط این موارد را ذکر کردی سایر موارد را ذکر نکردی همان بحثهایی که آیا مفهوم دارد مفهوم ندارد و امثال اینها بنابراین اینکه آقای شهیدی در مقام پاسخ بین تطابق بین مقام ثبوت و اثبات این موارد را نقض کردند نه این موارد تطابق بین مقام ثبوت و اثبات هست بخلاف مواردی که به نحو صرف الوجود باشد به نحو صرف الوجود اگر حکم ثابت باشد حکمی که روی طبیعت رفته است را شما نمی­توانید به یک صنف خاص نسبت بدهید چون حکم طبیعتی که به نحو صرف الوجود باشد نسبت به آن صنف خاص منحل نمی­شود پس بنابراین حکم وقتی به صرف الوجود تعلق بگیرد ثبوتاً، اثباتاً هم باید در دلیل اثباتی همان صرف الوجود همان طبیعت کلیه متعلق حکم باشد یک فرد خاص آن نباشد اگر جامع بین صوم و اطعام وجوب ثبوتی دارد این جامع باید متعلق حکم باشد اثباتاً؛ نه خصوص صوم. اینکه خصوص صوم را شما متعلق قرار دادید یعنی جامع نیست و این دو تا با همدیگر ربطی ندارند این دو تا بحثی که آقای شهیدی اینها را نقض کرده درست نیست

عرض کنم البته مرحوم آقا ضیا آن بحث حمل مطلق بر مقید را آن بحثها را مطرح کردند ما این مطلب را هم عرض کردیم در حمل مطلق بر مقید ما دو مرحله بحث داریم یک بحث این است که چرا بین مطلق و مقید تنافی وجود دارد نکته دوم اینکه چرا حالا که تنافی و لو تنافی بدوی هست جمع عرفی برای حل این تنافی به این است که مطلق را بر مقید حمل کنیم در این بحثها هم در کلام مرحوم آقا ضیا هم در کلام آقای شهیدی عبارتها مندمج است این دو تا بحث را در هم بحث کردند در حالیکه باید جدا کرد حالا این یک نکته شکلی هست بیشتر و اما نکته واقعی این هست که اینکه بین مطلق و مقید تنافی وجود داشته باشد این تنافی به جهت این تعبیری که ایشان تعبیر می­کنند که عرض کنم خدمت شما اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات و این حرفها به این تعبیر لازم نیست ما اصلاً تعبیر بکنیم بلکه بحث این هست که مطلق یعنی دلیلی که به نحو مطلق ذکر شده ظهور دارد در اینکه تمام الوظیفه مطلق هست دلیل مقید یک وظیفه دیگری را هم واجب کرده است این وجوب به خاطر ظهور هیئت اعتق رقبةً مومنه در این است که این عتق مومنه واجب است عتق مومنه واجب است اگر قرار باشد عتق مومنه واجب باشد معنایش این است که عتق رقبه تمام وظیفه نیست ظهور اعتق رقبه در تمام الوظیفه بودن عتق رقبه با وجوب عتق رقبه مومنه تنافی دارد دیگر آن بحث عرض کنم خدمت شما اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات را آن تعبیرات را پایش را وسط نکشیم بهتر هست این حالا اجمالی از این مرحله بحث اما آقای خویی

سوال: پس شما این اصالة التطابق را قبول دارید ولی در ما نحن فیه

ج. بله اصالة التطابق درست است ولی در ما نحن فیه اولاً عرض من این است نیازی نیست با این تعبیر بیان کرد بیان روشنتری در اینجا وجود دارد آن تعبیر این است که آخه اینها اصالة التطابق را به ظهور ماده برمی­گردانند ما می­خواهیم بگوییم به ظهور ماده ربطی ندارد ما می­خواهیم بگوییم اگر اصالة التطابق ظهور ماده بدانیم اشکالات آقای شهیدی وارد نیست من می­خواهم بگویم بحث ظهور ماده نیست اصلاً آن بحثی که من عرض می­کردم آن هم یک مرحله ای از ظهور هیئت است به ظهور ماده و این بحثهایی که اصالة التطابق نسبت به ماده می­گویند این است که این عنوان بعنوان موضوع حکم باشد تعبیرات درستی نیست حالا یک توضیحاتی دارد من در ادامه عرض می­کنم برخی نکاتی دارد که این نکات را در ادامه عرض خواهم کرد

 اما مرحوم آقای خوئی فرموده بودند که ما به دو طریق می­توانیم وجوب تعیینی را از امر استفاده کنیم

 یک از طریق اطلاق دلیل نسبت به صورتی که عدل دیگر آورده شده باشد مثلاً در جایی که دلیل گفته صُم ما نمی­دانیم که این صُم وجوب تعیینی هست یا وجوب تخییری. خب آن دلیل این صوم اطلاقش اقتضا می­کند که صوم واجب است باید آورده شود ولو اطعام صورت بگیرد

یک بیان دیگر این است که ما به ظهور ماده در خصوصیت داشتن صوم تمسک کنیم همان اصالة التطابقی بین مقام ثبوت و اثباتی که بعداً در کلام این آقایان مطرح می­شود مرحوم آقای تبریزی اینجا اشاره فرمودند که نه حتماً باید وجه دوم را باید بگوییم وجه اول وجهی ندارد چون ایشان می­گوید بنابر اینکه ما وجوب تخییری را وجوب جامع بدانیم اینجا دیگر ما نمی­توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم چون اصالة الاطلاق در جایی هست که یک حکمی روی یک موضوعی رفته باشد ما نمی­دانیم این حکمی که روی این موضوع رفته مطلق است یا مقید است ولی در جایی که آن حکم مشخص است که مطلق است ولی متعلق را نمی­دانیم نمی­دانیم متعلق ما خصوص صوم است یا جامع است اینجا دیگر به اطلاق هئیت نمی­شود تمسک کرد هیئت قطعاً مطلق است فقط ما نمی­دانیم متعلق این هیئت و آن ماده ای که متعلق قرار گرفته صوم هست یا جامع بین صوم و اطعام هست اصالة الاطلاق که متعلق را تعیین نمی­کند تعیین متعلق باید با ظهور متعلق در خصوصیت داشتن صوم و از آن بیانات استفاده کنیم این بیان آقای تبریزی هست

 آقای شهیدی اینجا این طور اشکال فرمودند: اینکه در مقام ثبوت، حکم رفته باشد روی جامع این معنایش این نیست که در مقام اثبات هم حکم روی جامع رفته باشد ممکن است در مقام اثبات حکم روی یک فرد رفته باشد یعنی به این معنا عرض کنم حالا این طوری من تعبیر بکنم اصلاً این بحث ما اینکه ما شک داریم که این وجوب تخییری است یا تعیینی است در کجا هست در جایی هست که یک وجوبی به یکی از عدلین تعلق گرفته عدلین محتملین مثلاً دلیل آمده گفته شده باشد صُم ما نمی­دانیم این صوم یکی از دو عدل وجوب تخییری است یا خودش وجوب تعیینی است صورت مسئله ما این است. صورت مسئله ما این هست که یک دلیل داریم در این دلیل گفته صُم نمی­دانیم این صوم وجوبش تعیینی است یا تخییری است اینکه در مقام ثبوت، وجوب به چه چیزی تعلق گرفته آن را شما نباید ملاک قرار بدهید ما با یک دلیل مواجه هستیم این دلیل نمی­دانیم وجوبش تعیینی است یا تخییری است خب این که هست اگر شارع مقدس بخواهد تخییری بودن این وجوب را بیان کند شما فرض کردید که وجوب تخییری بازگشتش به وجوب جامع است آیا حتماً باید در دلیل اثباتی هم به آن بیان، تعبیر کند نه فرض این است که مثلا فرض کنید وجوبین مشروطین اشکال عقلی دارد ثبوتاً. اشکال عقلی ثبوتی داشتن لازمه آن نیست که در مقام اثبات شارع به وسیله وجوبین مشروطین آن را بیان نکند شارع می­تواند به نحو وجوبین مشروطین همان وجوب جامع را بیان کند پس بنابراین در دلیل ما وارد شده صُم ما نمی­دانیم این صوم در واقع مشروط است به اینکه اگر اطعام نکردی صُم یا نه مشروط نیست ولو بحث سر این است که حکم ثبوتی، تصویر ثبوتی وجوب تخییری، غیر از نحوه بیان اثباتی آن است اینجا خلطی که در این بیان آقای تبریزی هست گفتند چون در مقام ثبوت، وجوب تخییری به وجوب جامع برمی­گردد پس کانّ در مقام اثبات هم باید به او برگردد نه اینها با همدیگر ملازمه ندارند پس بنابراین در جایی که ما یک دلیل داریم صورت مسئله ما هم این است که یک دلیل داریم گفته صُم نمی­دانیم که این صوم خصوصیت دارد حتماً باید صوم انجام بشود یا نه صوم و اطعام به نحو واجب تخییری واجب است اگر اطعام هم وجوب تخییری داشته باشد عدل واجب تخییری باشد وجوب صوم مقید به این است که اگر اطعام را نیاوردی صوم را بیاور اطلاق صوم اقتضا می­کند چه اطعام را بیاوری چه اطعام را نیاوری باید صوم را انجام بدهی بنابراین دو تا با همدیگر ملازمه ندارد

 حالا من یک نکته ای را اینجا توضیح بدهم نکته ای که در بحثهای قبل هم اشاره کردیم آن نکته این است که ما در واجب تخییری عرض کردیم واجب تخییری گاهی اوقات در یک دلیل هر دو عدل ذکر شده یک دلیل گفته صوم یک دلیل گفته اطعام. صُم او اطعم. خب این موردی که هم به وسیله «أو» بیان کرده گفته صُم او اطعم خب این مورد بحث ما نیست چون اصلاً احتمال تعیینی بودن نمی­رود گفته صُم او اطعم کجا هست که احتمال تعیین می­رود احتمال تخییر هر دو می­رود جایی که در یک دلیل صوم گفته یک دلیل دیگری اطعام ذکر شده یا آن دلیل دیگر هم ذکر نشده ما احتمال می­دهیم دلیل دیگری بوده و آن دلیل به ما نرسیده همچین چیزهایی. ما احتمال می­دهیم در مقام ثبوت، حکم اختصاص به خصوص صوم نداشته باشد اطعام هم به عنوان واجب تخییری واجب هست

 اینجا اگر در مقام ثبوت واجب ما احدهما باشد چرا خصوص صوم را ذکر کرده. احتمالاتی که بر فرض تخییری بودن وجوب درباره ذکر صوم به تنهایی می­رود این احتمالات است

 یک احتمال این است که صوم عرض کنم فرد متعارف همین صوم بوده مثلاً یک فرد دیگری هم بوده ولی آن فرد را مکلف اصلاً انجام نمی­داده به خاطر اینکه آن مکلف این کار را انجام نمی­داده این صوم را ذکر کردند که عرض کردم این معنایش روح قضیه بازگشت به این است که به نحو واجب مشروط است یعنی می­گوید اگر این را نیاوردی این را بیاور این یک طور

 یک طور دیگر این است که این صوم افضل افراد واجب باشد مثلاً هم صوم هم اطعام هر دو به نحو واجب تخییری هر دو واجب هستند ولی صوم چرا اختصاص دارد به دلیل اینکه افضل افراد است

 یک طور دیگر هم هست که این را قبلاً نگفتم الان می­خواهم عرض کنم این است که گاهی اوقات ببینید بعضی وقتها اصلاً اینکه مخاطب را مخیرش کنید بین دو چیز، نوع گیج می­شود بعضی از افرادی که از جهت چیز به جای اینکه بگوییم دو تا راه هست به یک مقصد می­رساند به جای اینکه بگویم از هر یک از اینها دلت خواست برو به مقصد بگوییم نه از این طرف برو از این طرف برو تا برسی به مقصد مثلاً فرض کنید برنامه نشان که می­خواهد راه تعیین کند دو تا مسیر که اندازه هم باشد یکی را به هر جهتی که هست انتخاب می­کند بالاخره باید به راننده یکی را بگوید جامع بگوید و امثال اینها گیج می­شود راننده یکی را باید انتخاب کنید یک همچین تصویری را شما در نظر بگیرید جایی که می­خواهد یک امر عینی را به طرف چیز کند فرض کنید جای اینکه که برای او خصوصیت ندارد در این لیوان آب باشد یا در آن لیوان می­گوید این لیوان را پر آب کن برای من بیاور خصوصیتی ندارد ولی اینکه بگوید یک لیوان آب برای من بیاور آن چیز ممکن است این تخییر قائل شدن طرف را گیج کند من یکی را می­گویم می­گویم این را آب کن بیاور حالا به تناسب یاد یک قصه ای افتادم

اخوی حاج آقا حسین قمی ایشان خیلی چیز بود عرض کنم در خیلی اهل احتیاط بوده و امثال اینها دنبال این بوده اعلم که هست و از او تقلید کند و اینها حاج آقا حسین به او گفته بود که تو آخرش که باید از من تقلید کنی خب بیا اول از من تقلید کن بعد به ایشان گفته بودند که شما اصلاً حاج آقا حسین دأبش این طوری نبود این مدلی رفتار کند گفتند چرا این طوری تعبیر کردی ایشان گفته بود این اخوی ما خیلی به اصطلاح از جهت روانی اینکه نتواند مرجع تقلید را تعیین کند ممکن است سکته کند من گفتم باید راحتش کنم یک چیز به او تعیین کنم که علی ای التقدیر که تقلید از من برای این جایز بوده حالا مورد دیگر جایز هست جایز نیست فلان امثال اینها همین بهش گفتم که قضیه را تمام کند برود

 گاهی اوقات عوامل دیگری وجود دارد آن عوامل سبب می­شود با وجود یک شی که وجوب تخییری دارد ولی یک فردش را به طرف امر می­کند مثلاً یک نمونه دیگر مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری می­فرمودند که پدر ما به ما گفته بود که ما بچه­های حاج شیخ از آقای نائینی تقلید کنیم آقای حاج شیخ، تقلید از آقای نائینی را جایز می­دانسته بچه های خود را برای اینکه مودب به ادب اسلامی کند و خیلی اینها چیز نباشند تعصب روی پدر خود داشته باشند گفته بود تقلید از آقای نائینی جایز است به اینها گفته بود از آقای نائینی تقلید کنند نه اینکه خودش را جایز نمی­دانسته ولی می­خواسته می­گفت آقای حاج آقا مرتضی یک روزی به پدرم گفتم که آقا به نظر من آقای نائینی از شما اعلم هست پدرم گفت نه این طوری نیست در یک سطح هستیم امثال اینها اصلاً چه بسا آقای نائینی آقای شیخ خودش را هم اعلم می­دانسته اعلم به معنای ولی این مقدار تفاوتها و امثال اینها را در حدی نمی­دانسته که تعیین پیدا کند تقلید از خودش تقلید از آقای نائینی را هم جایز می­دانسته و برای اینکه متعصب به پدر نباشند و یک حالت از جهت اخلاقی مودب بر آداب اسلامی بار بیایند گفته بود از آقای نائینی تقلید کنید

 من عرضم این است یک سری نکات خاص جانبی نکات اخلاقی نکات روانی نکات تطبیقی امثال اینها اقتضا می­کند که با وجود اینکه جامع واجب است یک فرد به او امر بشود حالا این نکات دارد حالا بعداً ادامه بحث را فردا بعدازظهر کلام آقای شهیدی را ملاحظه کنید بعضی نکات ادامه دارند که نکات جالبی است آن هم نکته فقهی خوبی دارند که اصلش در کلام حاج آقا من دیده بودم احتمالاً از کلام حاج آقا گرفته ولی با قید و قیوداتی دارند که آن قیودات را در کلاس راهنما بحث می­کنم

 و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد